



برای دیدن اینجارا لمس کنید

خاطرات چهره‌های نامدار و مردم‌مشهد از مرحوم‌عابدزاده

- استاد محمدرضا حکیمی، محقق و فیلسوف

یک روز در ایام زمستان وقتی هوای مشهد سرد بود، کاری با ایشان داشتم. از تباطمان متقابل بودو در مسائلی باهم مشورت و تبادل نظر داشتیم. به‌بنای عسکریه رفتم و سراغش را گرفتم. گفتند در حوض خانه‌است. به آنجا رفتم و دیدم چند خمره روی چند پریموس گذاشته و مشغول گرم کردن آب‌است. پرسیدم: «حاج‌آقا چه کار می‌کنید؟» گفت: «مایچه‌های کلاس عسکریه را به طهارت و وضو و نماز عادت داده‌ام. می‌ترسم بسر ما باعث شود که بچه‌ها در طهارت و نماز سستی کنند و برخی مجبور به ترک آن شوند!» در همین حین چشمم افتاد به ۲۰ آفتابه کوچک که در کنار دیوار چیده شده بود. گفت: «این‌ها را هم سفارش داده بودم که ساخته‌اند. امروز رسیده‌است تا کار نماز و تطهیر بچه‌ها اسان تر باشد و موجب ترک و تنبلی در ایمانشان نشود!» حالا شما به این فکر کنید که در میان خانواده‌های آن روزگار، حتی خانواده‌های مذهبی، چند نفر را می‌شد سراغ گرفت که برای بچه‌هایشان این کار را کرده باشند؟

- هادی مروی‌محدث، دوست مرحوم‌عابدزاده

هم‌زمان با تأسیس مهدیه، دستگاه حاکمیت ایران به‌منظور جلب طلاب به نظام مدرسه‌ای و اخذ مدرک و مدرک گرای، تحصیل جهشی را باب کرد. در نتیجه این قانون، گروه گروه طلاب یکی یکی بعد از دیگری مقاطع تحصیلی را می‌خواندند و در کوتاه‌مدت امتحان می‌دادند و آن‌رقا می‌یافتند. در مقابل این جریان مکتب‌ساز، حاج‌آقا‌عابدزاده هم مهدیه را تأسیس کرد و در منبرهای پرشور و اثرگذار خود، جوانان و تحصیل کرده‌ها و کسبه را به‌فراگیری قرآن تشویق و ترغیب می‌کرد. خاطرم هست روز گاری که در تهران دانشجو بودم، تعطیلاتی را عازم مشهد شدم و به‌محضر ایشان رسیدم. حاجی عابدزاده آن روز از من پرسید: «یا‌در محیط دانشگاه‌بین هر ۲هزار نفر، یک نفر پیدا می‌شود که انگیزه دینی داشته و تعبد خود را حفظ کرده باشد؟» آن روز منظور ایشان را نفهمیدم.اما چندسال بعدوقتی همراه ۴۰۰ دانشجوی فارغ‌التحصیل در سلطنت‌آباد تهران دوران افسری را می‌گذراندم، متوجه منظور او شدم. از میان جمعیتی که در آن پایگاه حضور داشتند،وقت اذان تنها ۲۰نفر برای شرکت در نماز جماعت حاضر می‌شدند و بومیه را تنها بر حسب عادت و نه تفکر و علاقه‌به‌جامی آوردند.

- سکینه عابدزاده، دختر ارشد مرحوم‌عابدزاده

آذین‌بندی مهدیه‌برای برگزاری مراسم نیمه‌شعبان از ماه‌هاقبل آغاز می‌شد، زیرا امکاناتی نبود و تزئین سقف مهدیه که بسیار بلند بود، زمان زیادی می‌برد. یک سال مهدیه در این ایام بر اثر یک بی‌احتیاطی دچار آتش‌سوزی شد. عظمت این آتش‌سوزی را تنها کسانی درک می‌کنند که آن روز در آنجا حضور داشتند. با این همه، خوشبختانه کسی آسیب جانی ندید. روز بعد از حادثه، پدرم از کسانی که اجناسشان در مهدیه سوخته بود خواست تا برآورد هزینه کنند و خسارت بگیرند. برخی آمدند و خسارت گرفتند، اما بیشترشان گفتند که «فدای سر امام زمان(عج)». پدرم مرد ساده‌زبستی بود. در زندگی تنها چند دست لباس داشت. به ما هم ساده‌زیستی را آموخته بودو جز مخراج روزمره، باقی در آمدش، هر آنچه بود را برای امام زمان (عج) و مجالس ایشان خرج می‌کرد و پولی نگه نمی‌داشت. درآمد گاه‌گاه شیشه راه بعد از کم‌کردن خرج خله، دادن خمس و زکات و پرداخت هزینه سفر، کم، صرف مردم و مدارس می‌کرد.

- حسین نجومیان، نویسنده‌کتاب «یادها و یاورها»

خاطرم هست که یک‌بار سیدمجتبی نواب‌صفوی، رهبر فداییان اسلام با حدود ۲۰نفر از یارانش به مشهد آمد و در مهدیه حدود ۲هفته اقامت کرد. آقای عابدزاده هر چند مرد محتاطی بود و به‌ظاهر مطلبی ابراز نمی‌کرد، ولی گویا در باطن با افکار نواب موافق بود. به‌یاد دارم که سالن بزرگ مهدیه به‌پذیرایی آن‌ان و استراحت آنان اختصاص یافته بود. سخنان نواب برای من که آن‌دوران ۱۵سال بیشتر ندانستم، تکان‌دهنده بود. برایشان حرف می‌زد و تر جیع‌بند کلامش این بود که «شما سربازان رشید اسلام هستید!با هم خیرید، قیام کنید، تفنگ به‌دست بگیرید و با کافران و دشمنان اسلام پیکار کنید! یا شهید می‌شوید که در بهشت جای می‌گیرید و یا پیروز می‌شویم که به‌هدف خود رسیدیم!ید و بنادید اسلام بر است از اسلام بالاتر چیزی نیست!» غروب روزی که این سخنان را از نواب شنیدم، همراه پدر به مهدیه‌رفتم. عابدزاده قصد داشت آموزان در مهدیه شب‌ها به‌صورت رایگان زبان و ادبیات عربی و معارف دینی بیاموزند. در آن سال‌ها تبلیغات کمونیستی در ایران به اوج خود رسیده بود و این‌گونه مدرسه‌ها واکنشی طبیعی در برابر موج آن تبلیغات بود. بنابراین هر روز به‌جز روزهای جمعه بعد از فراغت از دبیرستان در مهدیه «جامع‌المقدمات» می‌خواندیم. هر شب حدود ۲ساعت یا کمتر. این کار برای من از سال ۱۳۲۹ تا۱۳۳۵ یعنی ۶سال تمام به‌طول انجامید. نبود امتحان رسمی و داوطلبانه بودن تحصیل در این مدرسه، سبب علاقه دانش‌آموزان به‌حضور در مهدیه می‌شد. این علاقه جنبه مذهبی هم داشت، زیرا ادبیات عرب در واقع ما را با قرآن آشنا می‌کرد. بنابراین این این‌گونه درس‌ها نوعی عبادت هم محسوب می‌شد.

محمود خادم‌الخمسه، مدیرعامل بیمارستان خیریه صاحب‌الزمان(عج) دوران ابتدایی را در مدارس مرحوم عابدزاده به‌پایان رساندم و به‌دلیل داشتن صدای خوب در همان سال نخستین دبستان جزو گروه سرود یکی از مدارس ایشان شدم تا در جشن‌های مفصل نیمه‌شعبان که هر سال در بنای مهدیه برگزار می‌شد و در زمان خود نمونه بود، مدیجسم‌رسانم. بر زبانه مدیحه‌خوانی و قرآن ۱۰شابه‌روز طول می‌کشید. یادم هست وقتی اشعاری مانند: «تو ایبدمنی، تو پونه‌منی، تو سپیده چشم سیاه منی…» را بایچه‌های گروه سرود می‌خواندیم، آقای عابدزاده اشک می‌ریخت و زیر لبه آن را تکرار می‌کرد. چراغانی فضای مهدیه برای نیمه‌شعبان یک‌ماه‌نیم طول می‌کشید. تمام این‌ها بنا را درست‌کنارن و یلران استادمثل آقای عرف‌نایان چوب‌بستی می‌کردند تا بعد تزئین شود. نظارت قاطعانه حاج‌آقا عابدزاده بر این فعالیت‌ها هم مثال‌زدنی بود!او همیشه سعی می‌کرد این جشن به‌بهترین شکل می‌شود؛ این‌چنان که تمام چراغانی‌ها، پارچه‌ارایی‌ها و تزئین با آینه‌اش ساختن مرحوم عابدزاده بود. در این مجالس، قشرهای مختلف مردم شهر حتی طرفداران شاه راهم دعوت می‌کرد تا کالام دین راه‌به‌گوش همه‌افراد جامعه برسانند. زیرا در این میان حتی اگر یک نفر هم به‌دین می‌گروید، برای او کافی بود.

شهر

روزنامه شهرامید وزنگی

SHAHRAPANews.ir
شنبه ۳ شهریور ۱۳۹۶
شماره ۱۳۹۶
تیراژ ۳۷۷

۹۰

زبان‌نویس

هما سعادت‌مند
<div><div>✉ Homaardalan@gmail.com</div></div>

چهره

در یکی از روزهای زمستانی، برف آن‌قدر باریده که کمر داش غلام‌ها و نوجه‌هایشان را است. این برف داش غلام‌ها و نوجه‌هایشان را به‌صرافت می‌انداز تا به کوچه‌ها بریزند و به‌رسم هر سال آن‌قدر گلوله‌برقی به‌سر و صورت هم‌بکوبند که بالاخره یکی از دسته‌ها از دور خارج شود و رخت مغلوبی به‌تن کند. خیر به اصغر حلبی، یکی از داش غلام‌ها و گنده‌لات‌های مشهد می‌رسد و راهی کارزار می‌شود. داش مشت‌های محلات مختلف توی یکی از کوچه‌ها قرار می‌گذارند و برای زدن گلوله‌برقی آن‌قدر دنبال هم می‌دوند که پایشان به کوچه‌های دیگر شهر باز می‌شود. اصغر حلبی برای فرار از این مهلکه به‌سمت مسجد گوهرشاد می‌دود و بی آنکه بفهمد خودش را داخل مسجد می‌اندازد. کتخ گرم خانه‌خدا سبب می‌شود تا او برای دقایقی هم که‌شده‌است، درنگ کند. همان دم در می‌نشیند، درحالی‌که روحانی بزرگواری بر منبر مشغول سخنرانی است. شنیدن حرف‌های آن روحانی در همان دقایق کوتاه، سرنوشت سال‌های بعد اصغر حلبی را تغییر می‌دهد؛ آن‌چنان‌که او را به «حاج‌علی اصغر عابدزاده خراسانی» یکی از چهره‌های برجسته مذهبی شهر تبدیل می‌کند؛ مردی که علاوه بر پایه‌گذاری انجمن پیروان دین نبوی، شخت‌نخست مدارس اسلامی از جمله «مهدیه» را در مشهد بنیان می‌نهد. ولادت حضرت قائم(عج) به‌این‌های شد تا در سطرهای پیش‌رو گذری داشته باشیم بر روزگار مؤسس مهدیه در کشور.

- از علی‌اصغر چراغچی تا علی‌اصغر حلبی

سال ۱۲۹۰ هجری شمسی، ابتدای خیابان طبرسی، سپسیده به قبرستان قدیمی مشهد، کوچه‌ای به‌نام «تقی‌بنگی» یا «شیشه‌گر خانه» بوده که معمولاً ساکنان آن را جماعت کم‌بضاعت مشهد تشکیل می‌داده‌اند؛ جایی که خانه زین‌العابدین چراغچی، پدر علی‌اصغر در آن سقف‌وستون خورده بود. اهل محل پدرش را به‌واسطه اینکه مسئول روشنایی چراغ‌های پیه‌سوز آستان‌قدس بوده، «چراغچی» خطاب می‌کردند. او اما ادامه‌دهنده کار پدر نمی‌شود و بعدها وقتی پشت لبش سبز می‌شود، برای خودش یک کار گاه کوچک آینه‌سازی دایر می‌کند؛ کار گاهی که در آن آینه‌های کوچک جیبی با قاب حلبی می‌ساخته‌اند. شهرت حلبی هم از اینجا پشت نامش می‌نشیند و تا وقتی هم که در دارو‌دسته داش‌مشتی‌های مشهد بود، همه او را با همین صفت صدا می‌زدند.

- رفتن به حوزه علمیه و طلبه‌شدن

سال‌های جوانی را در همین روال پشت سر می‌گذارد تا آن زمستان و آن روز. هیچ‌کس نمی‌داند اصغر حلبی از منبر مسجد گوهرشاد چه می‌شنود و چه چیزی در دلش تکان می‌خورد که وقتی از بیرون می‌آید، دنیایش زیر و رو می‌شود. تصمیم می‌گیرد وارد حوزه علمیه شود و درس دین بخواند. این امکان در شهریور ۱۳۲۰ مهیا می‌شود و او پای درس مرحوم حاج‌شیخ‌هاشم قزوینی تلمذ می‌کند و این روال را تا سال‌ها بعد ادامه می‌دهد.

روزیایش برای ترویج دین و احیای قرآن سبب می‌شود تا در سال ۱۳۲۶ خورشیدی، انجمنی دینی به‌نام «انجمن پیروان قرآن» تأسیس کند. این انجمن بعدها چنان گسترده می‌شود که تعداد شعبه‌های آن به عدد ۶۰ می‌رسد. چندی بعد از تأسیس انجمن پیروان قرآن هم بنای «مهدیه» را با سرمایه شخصی خود در محله خیابان علیای مشهد واقع در ضلع شمالی باغ نادری می‌سازد که به‌دلیل همنامی‌اش با نام حضرت قائم آل‌محمد(عج) مورد توجه زیاد مردم قرار می‌گیرد و رونق می‌یابد. حاجی‌عابدزاده هزینه ساخت مهدیه به‌مشهد را از همان کار گاه آینه‌سازی تأمین می‌کند. روایت‌است که هم‌زمان با سقوط رضاخان، مرحوم عابدزاده یک بار بزرگ مشه‌سافرش می‌دهد که قرار است با کامیونی از تهران به‌مشهد برسد. در همان ساعتی که بار در راه بوده، ناگهان شیشه گران می‌شود، به‌طوری‌که قیمت آن از ۱۴۰۰ تومان به ۴هزار تومان می‌رسد و سود خوبی نصیب صاحبش می‌کند. نزدیکان عابدزاده می‌گویند که او سال‌ها بعد، مهدیه را از این سود می‌سازد و وقف عموم می‌کند.

- برگزاری جشن بزرگ نیمه‌شعبان در مهدیه

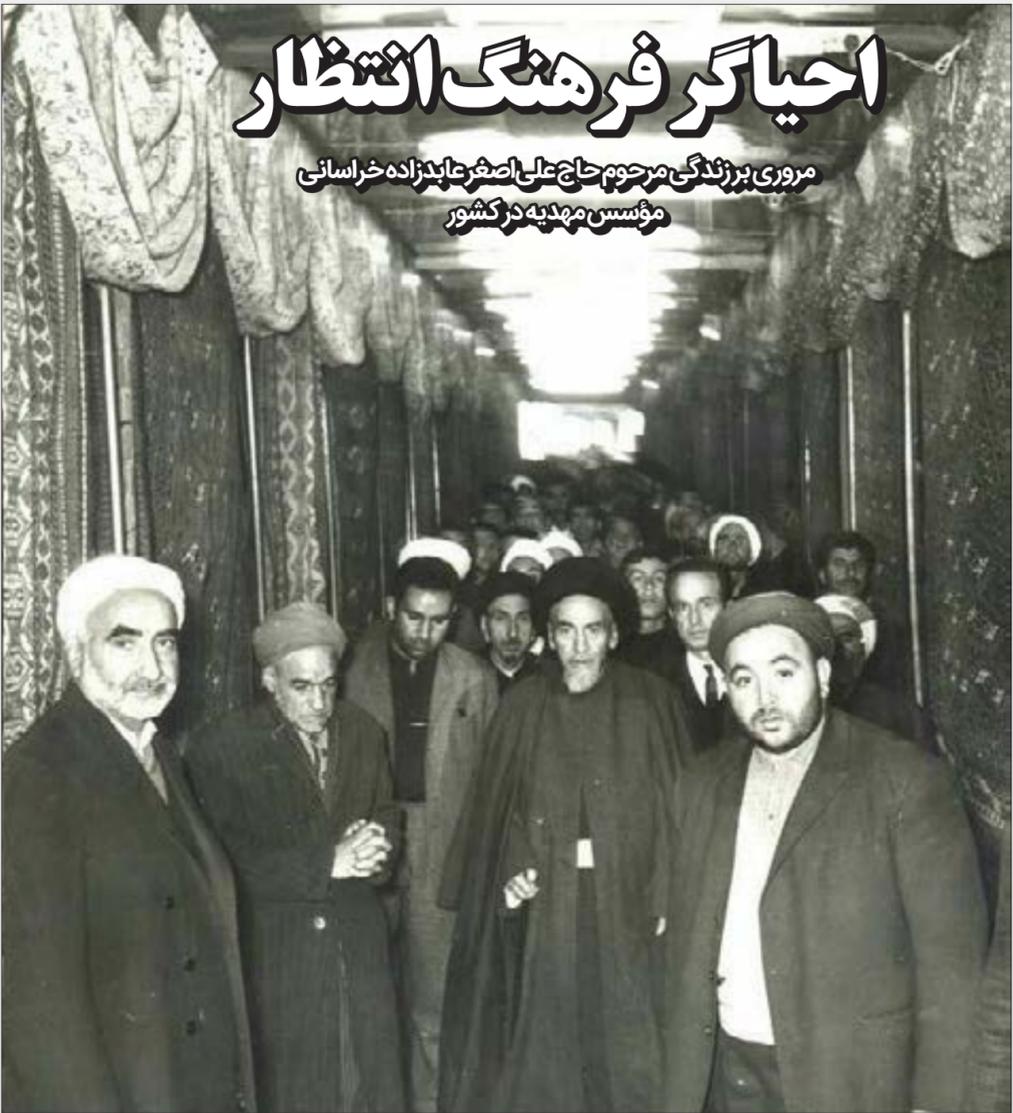
قدیمی‌های مشهد که آموشد بسیاری به مهدیه داشته‌اند، در خاطر‌اتشان گفته‌اند که در این بناش‌ها کلاس‌های درس عربی دایر بوده تا کسانی که می‌خواهند ادبیات عرب و تفسیر قرآن کریم را بیاموزند، در این محل حاضر شوند و به‌تحصیل بپردازند. این اتفاق در دورانی رقم می‌خورد که در فهرست درسی هیچ‌کدام از مدارس آن روز مشهد که به سبک‌وسایق مدارس غربی اداره می‌شدند، درسی به‌نام آموزش قرآن وجود نداشت.

علاوه بر این در بنای مهدیه مراسم مذهبی نیز برگزار می‌شده است؛ از جمله مجلس عزاداری ایام عاشورا که مردم بسیاری از طبقات مختلف در آن شرکت می‌کردند و بسیار باشکوه و با‌عظمت بوده است. گویا خود مرحوم عابدزاده که سخنوری توانا نیز بود، در این ایام موعظه می‌کرده و گاه نیز مرحوم حاج عبدالرضا غنیان، از برجسته‌ترین اعضای انجمن پیروان دین نبوی و یار نزدیک عابدزاده با صوتی خوش به خواندن مرثیه می‌پرداخته است. در بنای مهدیه گاه‌گاه مراسم اطعام نیز برگزار می‌شده است. خیران مشهدی همچنین از طریق انجمن و مرکز مهدیه به محرومان کمک‌هایی به‌عنوان اعانه می‌پرداخته‌اند که سبب کسب آبروی بیشتر برای آن می‌شده است. اما مشهورترین حرکت و مراسم مذهبی که در بنای مهدیه با می‌گرفته و آوازه بسیاری داشته، برگزاری جشن باشکوه نیمه‌شعبان بوده است که به‌گفته رابوان، اعضای انجمن برای برپایی آن از یک‌ماه پیش مشغول کار می‌شده‌اند تا علاوه بر پذیرایی در‌خور، مولودی خوانی و موعظه و سخنرانی‌هایی مناسب با شرایط سیاسی کشور برگزار کنند.

احیاگر فرهنگ انتظار

مروری بر زندگی مرحوم حاج‌علی‌اصغر عابدزاده خراسانی

مؤسس مهدیه در کشور



آغاز شد و به‌وسیله روحانیان قوام یافت، اما در ادامه با تشکیل جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، بسیاری از هیئت‌های مذهبی و انجمن‌ها و جمعیت‌ها نیز پای کار آمدند. استاد محمدتقی شریعتی و اعضای کانون نشر حقایق اسلامی نیز که در نهضت شرکت کرده بودند، به این ائتلاف پیوستند و همچنین بنای مهدیه به‌مرکز این نهضت بزرگ در خراسان تبدیل شد.

- پایان عابدزاده بزرگ

می‌گویند مرحوم عابدزاده از درد کشتارهای ده‌ماه‌سال ۱۳۳۷ در مشهد بیمار می‌شود. او که در همه راهبیمایی‌های انقلابی مردم مشهد شرکت می‌کرده، در یکشنبه خونین مشهد (۱۰دی ۱۳۳۷) نیز به خیابان می‌رود تا شانه‌به‌شانه مردم شعار دهد، اما دیدن صحنه‌های متعدد کشتار مردم و له‌شدن پیکر چند زن زیر چرخ‌های تانک باعث می‌شود تاب‌نیابورد و سکنه کند. او پس از این سکنه ناقص، حافظه خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند به‌فعالیت‌های سابق خود بازگردد. این بیماری ۱۳سال تمام او را خانه‌نشین می‌کند تا اینکه بالاخره در سال ۱۳۶۵ چشم از جهان فرومی‌بندد. مردم شهر، پیکر او را با در مراسمی باشکوه به حرم مطهر می‌برند، طواف می‌دهند و بنا بر وصیتش در بنای «مهدیه» در قبری که سال‌ها پیش در سرداب این مکان برای خودش آماده کرده بوده، می‌برند و به‌خاک می‌سپارند.

منابع: کتاب «پیروان دین نبوی» نوشته محمد نظرزاده، «ویژه‌نامه مرحوم عابدزاده» منتشرشده توسط خبرگزاری قرآنی ایران، گفت‌وگوی مرکز تاریخ شفاهی با دوستان مرحوم عابدزاده و گزارش شهرا رامحله‌شان نوشته حسین بیات در سال ۱۳۹۴.



برای دیدن اینجارا لمس کنید

روضه می‌خواندم. این کار تا شب عاشورا ادامه پیدا کرد. من در این شب هم روضه خواندم و جوانان گریه کردند. یک‌مرتبه عشق حسینی به‌سرم زد. گفتم: «جوان‌ها بعد از فراگرفتن مقدمات آموزش قرآن و پایان تحصیلات مکتب‌خانه به‌سربازی رفتم و چون حلبی ساز بودم و در آن زمان خیلی از وسایل تعمیر گفتم، من در یادگان فعالیت فنی زیادی در این امور داشتم و بعضی فرماندهان از من می‌خواستند که لوازم منزل آن‌ها را تعمیر کنم. از این جهت در دل آن‌ها راهی پیدا کرده بودم و آن‌ها به‌من علاقه‌مند شده بودند و از جتهی هم‌فهمیده بودند که من جوانی مذهبی هستم. بنابراین از این نظر هم‌اعتمادشان را بیشتر جلب کرده بودم. من هم از این موقعیت که پیش آمده بود، کمال استفاده را کردم. در دوران خدمت سربازی‌ام حادثه‌جالبی پیش آمد که شنیدنی است. در دهه اول محرم شب‌ها در یادگان سربازها را جمع می‌کردم و بسرای آن‌ها به‌طور مخفیانه

«حسین» و «عاق‌والدین» تا «حافظ» و «گلستان‌سعدی» را در مکتب خواندم و به‌کتاب‌های «جوهری» و «حیات‌القلوب» و «معراج‌السعاده» توجه و علاقه خاصی داشتم. آدم بی‌سواد به هر مرحله‌ای از کمال برسد، مانند انسان کور است و جاهل هر عملی را که انجام دهد، ارزش واقعی ندارد. بنابراین تصمیم گرفتم به‌هر نحوی که سبب معلومات کنم. در دنبال سواد بروم و کسب معلومات کنم. در آن زمان تازه مدارس جدید روی کار آمده و چون معمولاً نشئت‌گرفته از غرب بود، عده‌ای از مردم به این مدارس خوش‌بین نبودند و بعضی از مردم مذهبی هم از این مدارس متنفر بودند. بنابراین توجه مردم مذهبی به‌مکتب‌خانه‌ها بود. این مراکز هم شرط سنی نداشتند و هر کس با هر سنی می‌توانست در این کلاس‌ها حضور یابد. من هم مثل افراد دیگر طبق آداب‌ورسوم آن زمان

وارد مکتب‌خانه‌ای شدم و از عم‌جزء شروع کردم و قرآن را به‌طور کامل در مکتب‌خانه آموختم. دعاها و زیارت‌نامه‌ها را خود می‌خواندم. کتاب‌های فارسی هم مانند کتاب

آخر ماه مبارک رمضان از اول منبر تا آخر آن حضور پیدا کردم. جذبه معنویات مرا به این طرف کشاند. گویا از عالمی به عالمی دیگر منتقل شدم. از تمام کارهای دوران داشسی‌ام دست کشیدم. فقط در پی شرکت در مجالس عطر و خطابه و زیارت افتادم. چنان‌به این مسیر گرایش پیدا کردم که تمام کارهای گذشته به‌ورطه فراموشی سپرده شد. گویا در آن عوالم نبوده‌ام. کاملاً مسیرم عوض شد. در نتیجه تا آنجا که فعالیت مادی و کسب‌وکار حرفه‌ای ایجاب می‌کرد، دنبال می‌کردم و سایر اوقات را تماماً به‌انجام واجبات و مستحبات مشغول بودم و چنان خود را مقید کرده بودم که هیچ‌یک از نمازهای مستحبی و نوافل بومیه از من ترک نمی‌شد.

خلاصه گرایش معنوی به‌گونه‌ای مرا سرگرم کرد که پیوسته مشغول دعا و ذکر و نماز و روزه بودم. چند سالی به‌همین منوال کار خود را ادامه دادم. اما یک‌مرتبه به‌فکر افتادم عبادتی که نمی‌دانم با خدا چه می‌گویم چه

اوبامن از عالمی دیگر سخن گف

آیتا... صالحی از ماجرای متحول شدن مرحوم‌عابدزاده و گرایش او به دین

قایل

آیتا... صالحی، یکی از استادان قدیمی حوزه علمیه مشهد و پندر دکتسر سیدعباس صالحی، سال‌های زیادی دوست و رفیق مرحوم عابدزاده بوده است. حاج علی‌اصغر عابدزاده در حشر ونشر با ایشان خاطره متحول‌شدن و گرایش‌پیدا کردنش به‌مذهب را بارها و بارها نقل کرده است. سطرهای زیر نقل قول مستقیم استاد صالحی از مرحوم عابدزاده است: «روزی برف‌بازی ما به‌داخل مسجد گوهرشاد سوق داده شد و آن زمان هم ماه مبارک رمضان بود. در شبستان دیدم آقای بالای منبر مشغول موعظه است و جمعیت زیادی هم به‌سخنان ایشان گوش می‌دهند. هوس کردم بروم در این مجلس شرکت کنم که کم‌جلو رفتم و نزدیک منبر نشستم و به سخنان منبری گوش دادم. دیدم گوینده سخنانی را می‌گوید که تابه‌حال به‌گوش من نخورده است. از عوالمی صحبت می‌کند که مافکرش را نکرده بودیم و من به این مجلس علاقه‌مند شدم. از آن روز به‌بعد همه‌روزه تا